

مراد علی واعظی
دانشگاه بیرجند

شعر پاورستا

مهمترین و دقیق‌ترین دریافت‌ها شخصیت‌ها شاعران از طریق شعر خود آنهاست. در این گفتار کوشش شده است با تجزیه و تحلیل شعر این حسام به ویژه در قصاید، نکات اخلاقی، تجربه‌های ملموس و مبین و شخصیت‌ها شاعر شناخته شود و در حقیقته لورال زبان خودش توصیف کنیم.

شعر و شاعری از زبان ابن حسام خوسفی

تعاریف فراوانی از شعر و آداب شاعری به وسیله صاحب‌نظران و سخن‌شناسان ارائه شده است که به جای خود مقتم می‌باشد، اما؛ زیباترین و شیواترین عبارات را در این باره می‌توان از محتوای کلام هنرمندان خود شاعران به دست داد که آفریننده سخن هستند و می‌توانند شایسته‌ترین و دقیق‌ترین متقد بیان شاعرانه به حساب آیند. در این فرصت برآنیم تا شعر و شاعری را از دیدگاه ابن حسام و از فحوای سروده‌های این شاعر بررسی کنیم تا بتوانیم با روحيات و آرمانهای بیشتر مأنوس گردیم.

وی در جای جای دیوان اشعار به ویژه وقتی به عنوان تخلص نامی از خود به میان آورده، به شعر و هنرش اشاره‌هایی دارد و موضع خویش را در دنیای ادب مشخص می‌کند. در برخی از قصاید و در بخشهایی از مثنویهایش به طور خاص ابیاتی درباره شعر و شاعری است که سخن را با مروری بر همین ابیات پیوسته آغاز می‌کنیم، سپس به

جلوه‌هایی از هنر او، اشاره می‌کنیم. گرم می‌دارد که کسی مرآه کسی که از خندانان در قصیده بلندی که از نظر محتوا، وزن و قافیه تحت تأثیر یکی از قصاید معروف خاقانی است، جنبه‌های گوناگون اندیشه و هنر خویش را به نمایش گذاشته است. این سروده شعر و شخصیت هنری او را به بهترین وجهی می‌شناساند. مطلع قصیده ابن حسام این است:

دوش در بستان‌سرای طبع نظم‌آرای من خضر معنی آب خورد از چشمه خضرای من^۱
(دیران، ۱۰۳)

از صور خیال شاعر در تشبیهات و استعارات و عبارات، برای پرهیز از درازگویی، فقط به برخی از نکاتی که راهنمای ما به شناسایی ماهیت و محتوای شعر اوست، اشاره می‌کنیم:

شعر اسراری است که به شاعر وحی شده و او را به معراج برده است، اندیشه شاعر افلاک را درنوردیده و شعر او گلشن روحانیان را معطر کرده است.

در پندار او شعرش چون دم عیسی جان فزاست و چون غسل شفا بخش و سخنوران و نخلبندان سخن از غنچه‌ها و گل‌های باغ شاعر گلدسته‌ها بر بسته‌اند و دماغ معطر کرده‌اند. گویی شاعری خلعتی است که بر بالای او راست آمده است. فهم تیز، وهم پیر و خاطر برنای شاعر، قوت عقل و جان و نزهتگاه دل و روان است. شعر ابن حسام زیور حوریان بهشتی است و...

اشاره به این نکات تنها یادآوری و توجه دادن است و بدین سبب ابیاتی از این قصیده طولانی را به عنوان شاهد ذکر می‌کنیم:

گر به معنی واقف الهام روحانی شوی کشف گردد بر دلت اسرار ما اوحی من
بر دنای قرب معنی چون نهم پای سخن منتهای سدره باشد پایه ادنای من
شهر روح القدس بر سدره شادروان کشد چون به معراج معانی باشد استعلای من
ملک هفت اقلیم گردون بسپرد در زیر پای شهسوار چسبک فکر فلک فرسای من

۱- محمد ابن حسام خوشنویس، دیوان اشعار به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمد تقی سالک انتشارات اداره کل حج و اوقاف، مشهد، ۱۳۶۶، ص ۱۰۳، کلیه ابیاتی با ذکر شماره صفحه آمده مربوط به همین چاپ است.

گلشن روحانیان هر دم به دم مشکین کند
 عطر انفاس عبیر آمیز عنبرسای من
 از پی دانه چه ریزی پیش دریا آب روی
 با وجود آبروی لؤلؤ لالای من...
 بگذرد ماه نواز خورشید تابان گر کند
 اقتباس روشنی از خاطر غزای من
 همدم عطار باد صبحدم دانی که چیست
 معجزات عیسوی یا شعر جان افزای من
 ناسف جانهای مشتاقان معطر می‌کند
 آهوی طبعم که خورد از سنبل صحرای من
 طوطیان روضه را منتقار پر شکر شود
 چون به گویایی در آید نطق شکرخای من
 فصله نعل عسل دانی شفا بخش از کجاست
 خورده گویی رشحه‌ای از کلک شهد آلالی من...
 نخلبندان سخن گلدسته‌ها برسته‌اند
 از ریاحین ریاض خاطر رعنا ی من...
 در ازل خیاط خلعت خانه معنی مرا
 خلعتی آراست کامد راست بر بالای من...
 (دیوان، صص ۱۰۴۵)

و باید اشاره کنیم که شاعر در ابیات واپسین این قصیده درباره‌ی خویش می‌گوید:
 ملک جنت در ازل اقطاع طبعم کرده‌اند
 تا نپنداری که کاسد می‌رود کالای من
 تا دری ز ابواب معنی بر دلم بگشاده‌اند
 بسته‌اند آلا درین صورت لب گویای من...
 (دیوان، ۱۰۸)

در قصیده‌ای دیگر، شاعر به مدد همت ممدوح، مُلک شعر را با تیغ سخنوری فتح می‌کند و شعر حیات بخش خویش را دوشیزگان پرده نشین و معانی بگری می‌داند که به جهت سحر کلام از هاروت بابل پیشی گرفته است. وی ادعا می‌کند که اگر در میان شاعران روزگارش کسی بتواند همانند او شعری بسراید، برای همیشه از شاعری کناره می‌گیرد و توبه می‌کند و بدین طریق خود را یگانه بی‌نظیر روزگار می‌داند:

ابن حسام تا مدد همت تو یافت
 بگرفت ملک شعر به تیغ سخنوری...
 دوشیزگان پرده‌نشین خیال من
 گویی که هر یک آب حیات‌اند از تری
 هاروت طبع جادوی من در چه خیال
 برده سبق ز جادوی بابل به ساحری
 دعوی همی کنم که همه شاعران دهر
 زانها که می‌روند به راه معاصری
 شعری بدین شعار کسی گر بیان کند
 خط می‌دهم که توبه کنم من ز شاعری...
 (دیوان، ۱۰۲)

در قصیده دیگری نیز درباره شیوه شاعری خود داد سخن داده است که جهت پرهیز از اطاله کلام فقط، مطلع آن اشاره می شود که چنین است:

شاهای از آب لطف تو دارم طبیعتی
کاشعار هاش دعوی آب روان کند

(دیوان، ۹۷)

در جای دیگر ضمن این که به هنر شاعری خود فخر می کند، خویش را مستحق تحسین فرشتگان به ویژه روح الامین^(۳) می داند و می گوید:

به شاگردی همی خوانند استاد
سخن سازان عهد آخر بنم

(دیوان، ۸۵)

در قصیده‌ای دیگر که گویا پیرانه سر سروده است، شاعر طبع خود را جوان می داد و تا زمانی که طوطی طبعش شکر خایی می کند احساس پیری نمی کند، زیرا اصالت وجودی شاعر به شعر آفرینی اوست و تا زمانی که بتواند بشراید سرش سرشار از سودای جوانی است:

سواد عنبر من گر چه گشت چون کافور
سرم هنوز ز عهد شباب بر سوداست
هنوز بلبل باغم هزارستان است
هنوز طوطی طبعم به نطق شکر خامست

(دیوان، ۲۲۱)

ابن حسام در مثنویهایش نیز ایاتی پیاپی درباره شعر و هنر شاعریش سروده که به برخی از این ابیات اشاره‌ای می شود:

الا ای در سخن حسان ثانی
که از نوک قلم دُر می چکانی...
سخن در طبع تو دُر خوشابست
ز تری و روانی همچو آبست
دمت باد مسیحا می نماید
لبت اعجاز عیسی می نماید...
ز من چون خاک من گردد غباری
عزیزان را بماند یادگاری...

(دیوان، ۵۳۸)

وی خود را حسان پارسی دان دانسته و خطاب به ممدوح خویش حضرت رسول اکرم^(ص) عرض می کند:

مرا ضایع نمائی بر کرانه
اشارت کن به نوک تازیانه

که‌ای حسان سرای پارسی دان
 به نعت من زیانت پارسی خوان
 بسیا کامروز روز بار عامست
 شفاعت، خاصه ابن حسامست
 تو را در ملک محرومان نمانم
 تو را در صدر مقبولان رسانم...

(دیوان، ۵۲۲)

شاعر ابیات فراوان دیگری در این باره دارد که برخی از آنها در بخش‌های دیگر همین مقاله به مناسبت اشاره خواهد شد. از جمله این که شعر خود را زمردی می‌داند که حسودان افعی صفت را کور می‌گرداند:

حسود از دیدنش رنجور گردد
 چو افعی از زمرد کور گردد
 مبر جوهر به پیش مردم خر
 خران را جو به کار آید نه جوهر

(دیوان، ۵۲۷)

یکی از رایج‌ترین مضامین که تقریباً در آثار همه شاعران مشاهده می‌شود، خودستاییهای شاعرانه است که شاعران ممتاز به حق و شاعران معمولی و ضعیف نیز به نحوی اغراق‌آمیز شعرشان را ستوده‌اند و گاهی خود را بهترین شاعر در فن شاعری برشمرده‌اند. اینک به برخی از سروده‌های ابن حسام در این باره اشاره می‌شود.

معنی به حضرت خضر تشبیه شده است که اگر از چشمه خضرای بستان سرای طبع شاعر آب بنوشد، جاودانه می‌شود به عبارت ساده، معانی و مضامین در اشعار ابن حسام جاودانه است.

دوش در بستان سرای طبع نظم آرای من
 خضر معنی آب خورد از چشمه خضرای من
 طبع شاعر به حضرت موسی تشبیه شده که در وعده گاه دل شاعر سر دیدار خدا را
 کشف کرده است:

موسی طبعم که خلوتگاه دل میقات اوست
 سز ارنی کشف کرد از سینه سینای من
 سمع دل بگشای تا در عالم معراج روح
 بشنوی آواز سبحان الذی اسرای من
 آن بلند آوازه‌ام کز یمن تعلیم سخن
 صیت استادی زند شاگرد استیفای من

(دیوان، ۱۰۳۹)

هنگامی که پرنده بلبل مقال شاعر پرواز کند، بر ذروه رفیع فلک آشیان می‌گزیند.

بر ذروه رفیع فلک آشیان کند چون بر پرید طایر بلبل مقال من

(دیوان، ۱۱۱)

فضل اوست که سرو باغ علم را به سدره المنتهی می‌کشانند:

کاین سرو باغ علم که بر سدره سرکشید او را به فضل خود برسانی به متها

(دیوان، ۲۷)

گاه خود را بلبل خوش خوان می‌داند (دیوان، ۲۷۲) که وقتی لب به ستایش محدود - که غالباً ائمه معصومین^(ع) هستند - می‌گشاید، جبرئیل امین او را می‌ستاید (دیوان، ۲۹۶) و زبان مقال سکندر به لوزه درمی‌آید (دیوان، ۱۷۳)

طبع مرا سینه چو صافی شود در نظرش تیره نماید زلال
درج دلم معدن اسرار بین همچو صدف مخزن عقد لآل

(دیوان، ۲۶۹)

ابن حسام مدعی است که سخن را به حد کمال رسانده است و همانند سعدی خود را سراینده بالاترین حد سخن می‌داند؛ مثلاً سعدی اگر می‌گوید حد همین است سخن‌دانی و زیبایی راه؛ ابن حسام مدعی است که:

مرا رسد که کنم دعوی کمال سخن از آن جهت که رسانم سخن به حد کمال

(دیوان، ۳۵۱)

شبهه گر می‌طلبی بر سخن ابن حسام انها خالیة عن شبهات الالفاظ

(دیوان، ۳۲۷)

مقال ابن حسام و بیان او پند است زهی حمیده بیان زهی خجسته مقول

(دیوان، ص ۲۵۶)

همه شواهدی که در این بخش نقل شد به نحوی تعریف و ستایش از سخن خویش است آن‌گاه که می‌خواهد هنر خود را در قیاس با اشعار دیگران بستاید به صراحت از کسی نام نمی‌برد، بلکه مثلاً خود را در برابر مرغان چمن بلبل گویا می‌داند:

مرغان چمن را همه بی‌ساز و نوآکرد اندر چمن نعت تو این بلبل گویا

(دیوان، ۲۱۲)

گاهی خود را با گل سوسن مانند می‌کند و می‌گوید:

سوسن ارچه ده زبانی همچو من * همچو من بی برگ و سامان تا به کی؟

(دیوان، ۱۲۵)

گاه سخن خود را آن قدر پرمعنا و بلند می‌داند که اهل حقیقت از ظاهر کلام او به

رموز معانی پی می‌برند:

ز نقش خامه صورت نگار ابن حسام * برند اهل حقایق رموز معنی را

(دیوان، ۳۰۶)

نکته دیگری که در خود ستاییهای شاعر به عنوان یک مشخصه بارز مشهود است.

این است که وی بیش از هر چیز از عناصر طبیعی و تشبیهات و استعاراتی که با عناصر طبیعت ساخته شده‌اند، سود جسته است. این ویژگی را هم در برخی از ابیات نقل شده

می‌توان دید و هم در ابیات فراوان دیگری که برخی از آنها بدین صورتند:

یا در جنت گشاد خازن دارالقرار * یا قلم من فشاند بر ورق گل عبیر

(دیوان، ۲۰۷)

پرگردد از عقیق یمانی کنار من * گر شعر من به گوش ملوک یمن رسد

(دیوان، ۵۵۴)

زیور مدعیان گر به مثل سیم وزرست * لؤلؤ نظم خوشابست زر و زیور ما

(دیوان، ۳۰۶)

بیار لؤلؤ منظوم شعر ابن حسام * هزار در یمین را ازو ثمن بشکن

(دیوان، ۳۶۱)

نوعی بیان نمودار متناقض نمایی در خود ستاییهای ابن حسام، لطف و جاذبه خاصی به شعر او داده است که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره‌ای گذرا می‌کنیم و از توضیح و اطاله کلام می‌پرهیزیم.

ابن حسام اگر چه به گاه سخنوری * نظمش رواج شعر دُرر بار بشکند

آن‌جا که منتهای کمال مثال توس * فهم از بیان بماند و اشعار بشکند

(دیوان، ۱۲۱)

صد چشمه نوشم بگشاید ز بنانها

(دیوان، ۸)

خضر قلم من چو درافتد به سیاهی

نقطه موهوم برون از خیال

بر رخ خویان چه ظریف است خال

گفته من سحر ولیکن حلال

(دیوان، ۲۶۸)

من کیم از دایره شاعران

نقطه من خال جمال سخن

کعبه من دیر ولیکن حرام

شاعر شعر خود را آرام بخش و داروی شیفتگان می‌داند:

دوای شیفتگان را بسازم این معجون

(دیوان، ۲۴۹)

به نوک خامه و کافور خشک و عبر تر

تابودش در بدن مرغ روان را قرار

(دیوان، ۲۱۱)

ورد زبان ساخته نعت تو این حسام

گاه شعر دردانگیز خود را می‌ستاید و اشک چشم خویش را ناردانه وصف

می‌کند. (دیوان، صص ۲۸۸ و ۲۳۴) حتی آن‌جا که به شکوه از مخاطبان شعر خود می‌پردازد،

لحنی خودستایانه دارد:

ولی چه سود کسی را که بی‌بصر یایی

که در سفینه ما بحر پرگهر یایی

(دیوان، ۲۵۹)

هزار مشعله افروختم ز عالم جان

ز بهر دانه می‌فکن سفینه در دریا

گاهی هم سخن خود را دو بعدی و دارای دو مفهوم کاملاً متضاد برای دوستان و

دشمنان خویش بیان می‌کند:

گه سرکه می‌نمایم و گاهی ترانگبین

گه آتشی چو آبم و گه آب آتشین

(دیوان، ۵۷)

بر دوستان چو نوشم و بر دشمنان چونیش

تیغ زبان این حسام آتش است و آب

شعر خویش را سروده و زاییده زبان روح خود می‌داند و شعرش خاستگاهی

روحانی دارد.

هر چند در محیط معانی شناورم

از بحر مدحتت به کاری نمی‌رسم

جایی که مدحت تو سراپد زبان روح
من کیستم که فرش ثنای تو گسستم
نقشی که در ضمیر من آمد خیال بود
چندی که نقش بست خیال سخنور

(دیوان، ۸۷)

شعر ابن حسام باعث روسفیدی اوست:

عمری است که دیوانه دیوان سیاهم
آبی که بشوید ز رخم رنگ سیاهی

(دیوان، ۲۹۳)

و خلاصه این که در دنیا و هر چه دروست تنها نصیب شاعر، طبع شاعرانه و دیوان اشعار اوست:

عمری است تا به نسبت اسباب دنیوی
شعریست در ضمیرم و خطی است در کتاب

(دیوان، ۲۸۲)

در بسیاری از صفحات دیوان شاعر به ایاتی می‌رسیم که توجه ویژه‌ی وی را به معنا و محتوای شعر نشان می‌دهد. وی برای شعر شخصیت قائل شده، شخصیتی که می‌تواند به شایستگی خویش گواهی دهد:

شکر در منطق ابن حسام است
اگر باور نداری از سخن پرس

(دیوان، ۳۴۲)

شعر او غذای روح است:

شعر ابن حسام مستان را
قوت قلب است بلکه قوت روح

(دیوان، ۳۲۴)

بلبل طبع مرا امشب ز اوراق چمن
در گلستان معانی انتخای دیگر است

(دیوان، ۲۷۳)

او بهترین کسی است که می‌تواند به مدح اهل بیت^(ع) پردازد به اهمیت شعر خویش واقف است و در ارزشگذاری آن ایاتی سروده که برخی عبارتند از:

هر کسی ابن حسام از پی گنجی رنجی
برد، نقد سخن ماست که گنجینه ماست

(دیوان، ۳۱۷)

نظم چون آب و نطق شیرین راست پرسی گلاب و قند من است

(دیوان، ۵۶۱)

شعر او الهام غیبی است و کسی که عیب در آن بجوید در حقیقت از غیب دان، یعنی
خدای بزرگ عیب گرفته است:

این نکته‌های عشق که الهام غیبی است در عیب آن مکوش که از غیب دان رسید
از کاشفات غیبی الهام روح بود از لوح سینه آنچه مرا بر زبان رسید

(دیوان، ۲۳۶)

مدعی است که آوازه هنر شاعری او در افواه جهان منتشر گشته و دهان به دهان به
همه جا خواهد رسید.

صیت شعر تو در افواه جهان ابن حسام منتشر گشت و به زودی برسد فاه به فاه

(دیوان، ۳۶۷)

طراوت سخن آبدار شیرین شکست در ثمین را رواج و قدر و ثمن
چو من همای بلند آشیان سلطانم مرا چه باک ز فریاد زاغ و بانگ زغن

(دیوان، ۲۴۱)

ابن حسام که مورد بی محبتی و کم لطفی روزگار و ابنای زمان قرار گرفته است؛
خویش را سرگشته از دایره پرگار می‌داند و اگر بخواهد اندکی شکوه از ادبار فلک
سردهد، این اندک به قدری است که نمی‌تواند از عهده آن برآید:

اندکی شکوه ز بسیاری ادبار فلک چون دهم شرح که خود اندک او بسیار است

(دیوان، ۵۵۵)

او در تنگنایی است که حتی برای مقداری کاغذ محتاج ناهلان می‌شود. تنهاست و
به جز طبع سخن ساز خویش مونس و دمسازی ندارد (ص ۹۲) متاع او خریدار ندارد زیرا
تنها عارفان قدر سخن وی را می‌دانند، کسانی که ابن حسام هر چه می‌جوید کمتر
می‌یابد (ص ۱۰۷) حتی برای مقابله با سردی هوا و سوز سرمای برف فقط به دم گرم طبع
خویش پناه می‌برد (ص ۱۷۱) شعرش را با مدح ناهلان نمی‌آلاید و سعی می‌کند با همه
سختیها بسازد ولی شعر فروشی نکند (ص ۴۱) سروده‌هایش را مایه جاودانگی می‌داند و

معتقد است که پس از صد سال اگر بخواهی می‌توانی نام و نشان او را در آثارش بیابی (ص ۲۶۶) با همه تنگدستی و مفلسی اظهار عجز نمی‌کند و با مناعت طبع به شعر خویش می‌بالد. شعری که گرانقدر و ماندنی است:

تو در این حسام اکنون به چشم مفلسی منگر
که گرز نیستش در کف، زبانش در فشان بینی
سخنهای روان من روان افزای می‌آید
مشو منکر حدیثی را کز وقوت روان بینی
(دیوان، ۲۶۵)

گاهی هم به نقد شعر خویش پرداخته و اعتراف به درازگویی می‌کند و به خود هشدار می‌دهد:

سخن دراز شد ای مرغ خوشنوی سحر
غنیمت است یا فرصت دعا بطلب
(دیوان، ۲۰۲)

یکی از نکاتی که خواننده دیوان ابن حسام را متعجب می‌سازد سخنان هزل‌آمیزی است که وی سروده است. خواننده از شاعری که صفحه صفحه دیوانش ستایش خدا و نعمت رسول و معصومین^(۱) است، توقع چنین اشعاری ندارد. ظاهراً خود ابن حسام هم از این کار خویش زیاد خرسند نبوده است.

آن کس که طریق مدح و ذم می‌داند
می‌دان که هجا و هزل هم می‌داند
در هزل مرا ز خویش کم می‌دانی
با ابن حسام از تو کم می‌داند
(دیوان، ۵۹۰)

چنان که از این رباعی برمی‌آید، خواسته است در عرصه طبع آزمایی با هزل‌گویان خودی نشان بدهد. اما اذعان دارد که هزل‌سرایی کار پسندیده‌ای نیست و شاعران دیگر را از این کار منع می‌کند:

از هزل تمام هیچ و هازل همه هیچ
زهار و چه زنهار که در هزل میبچ
قولی که نه دین و شرع باشد مپسند
راهی که به سوی حق نباشد میبچ
(دیوان، ۵۸۹)

یکی از جنبه‌های مهم دیگر مربوط به شعر ابن حسام، توجه او به پرستش و ستایش خدا، رسول اکرم^(ص) و ائمه معصومین^(ع) و دیگر بزرگان دین و مذهب و سروران بزرگ و

نامی تاریخ اسلام است.

می‌توان گفت که او یکی از شاعران مداح اهل بیت^(ع) و بزرگان دین می‌باشد. به عبارت دیگر سرایندهٔ مدایح و مناقب مذهبی است و این همان شیوه‌ای است که در دوره‌های بعد به‌ویژه در دورهٔ صفویه رواج عام پیدا کرده است.

از این که مداح خاندان رسول^(ص) است به خویش می‌بالد و این ارادت و عشق را باعث مباحث می‌داند:

از آن مدینه که دروی زلال علم دهند غلام مشرب ساقی کوثرم به حدیث

(دیوان، ۳۲۳)

منم که بهر نثار تو طبع غواصم برآرد از صدف سینه هر زمان مرجان

(دیوان، ۳۸۴)

بسه باغ منتب آل مصطفی امروز منم چو بلبل خوشخوان، سخن‌سرای حسین
ز سدره درگذرد پایهٔ مدارج من چو من مدیح سگالم به منتهای حسین

(دیوان، ۲۲۵)

در روزگاری که ابن حسام زندگی می‌کند، توجه به حماسه‌های ملی جایی ندارد، زیرا حماسه ملی ایرانیان به وسیلهٔ فردوسی به اوج و کمال رسیده بود و اوضاع اجتماعی قرن نهم به گونه‌ای است که انگیزهٔ پرداختن حماسهٔ ملی وجود ندارد، ولی برای خلق حماسه‌های مذهبی همه چیز مهیاست، زیرا فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قرن نهم به گونه‌ای است که مردم باید از بلاها به مقدسات و باورهای مذهبی پناه ببرند و آنچه می‌تواند از آشفته‌گیها و نامردمیهای آن روزگار بکاهد، تقویت تقوا و باورهای مذهبی است. ابن حسام با سرودن حماسهٔ مذهبی خاوران‌نامه و با پرداختن به مضامین مذهبی در دیوانش، این راه روشن نجات را می‌گشاید و دیگران را نیز به سوی آن فرا می‌خواند.

قصه از شاه ولایت گوی و بس داستان پور داستان تابکی؟

(دیوان، ۱۲۶)

اشعار ابن حسام گاه رنگ غزلی گرفته و با لحنی لطیف و دوستانه بیان شده است و

شاید این قبیل اشعار برای این است که شاعر در زمینه تفرّز و غزل هم طبع آزمایی کرده باشد:

تو در خواب و من دُر می چکانم	تو مدهوشی و من گل می فشانم
طیّبی حاذقم گر دردمندی	انیسی مشفقم گر مستمندی
چو حضرت آب حیوان می دهم من	تو گر دل می دهی جان می دهم من
مسیحی می کنم ز تار بگشای	چو نرگس دیده بیدار بگشای

(دیوان، ۵۴۶)

توجه ابن حسام به شاعران گذشته کم نیست. با مروری بر دیوان ابن حسام پی می بریم که این شاعر خراسانی با اشعار شاعران پیش از خود آشنا بوده و از برخی از آنان تأثیر پذیریهایی در لفظ و قالب و وزن و محتوا داشته است. حتی در خود ستاییهای شاعرانه هم این تأثیر پذیری به وضوح مشاهده می شود. دکتر ذبیح الله صفا معتقد است که ابن حسام در قصیده از انوری، ظهیر فاریابی و خاقانی استقبال کرده است. حتی قصاید مصنوع او از جمله التزام شتر حجر و قصیده سحریه او تقلیدی از قصاید مصنوع قوامی مطرزی، سید قوام الدین ذوالفقار و سلمان ساوجی است.^۱

یکی از شاعران که زیاد مورد توجه ابن حسام قرار گرفته، حسان بن ثابت شاعر عرب زبان شیفته و مداح نبی اکرم (ص) است. ابن حسام خود را حسان فارسی زبان می داند، زیرا تا آن زمان هیچ شاعر ایرانی و فارسی زبان به اندازه او به مناقب و مصائب و مدایح ائمه اطهار^(ع) توجه نشان نداده است. وی همچنین حسان بودن را افتخار بزرگی برای خود می داند:

یا امیرالمؤمنین بر درگهت ابن حسام	لاف مداحی در اوصاف تو چون حسان زده
ابن حسام اگر چه به حسان رسیده ای	مدح و ستایش تو کجا و کجا علی

(دیوان، ۱۵۰)

(دیوان، ۱۲۹)

حسان بدین مقاله نهد گوش استماع

(دیوان، ۱۳۷)

اصفای نظم مدحت ابن حسام را

■

بس که بر خاک بمالد ز سر تحسین سر

(دیوان، ۱۴۲)

گر به حسان برسد منتبت ابن حسام

ابوفراس نیز از شاعرانی است که مورد توجه ابن حسام قرار گرفته است، البته نه به اندازه حسان.

کز شعر من حیات برد جان بونواس

(دیوان، ۱۲۵)

شاهها به مدحت تو بدان جا رسیده‌ام

عرض ار دهند شعر تو بر خاک بونواس

(دیوان، ۵۳)

ابن حسام بر سخت آفرین کند

از شاعران فارسی زبان که ابن حسام سعی کرده است خود را همانند او و گه گاه برتر بداند، خواجه حافظ شیرازی است. او مدعی است اگر شعرش را بر تربت حافظ بخواند، خواجه شیراز از شاعری خود اظهار شرمندگی می‌کند.

برند، گردد ازین شعر همچو آب، خجل

(دیوان، ۳۵۱)

مقال ابن حسام ار به تربت حافظ

اگر چه ابن حسام خود را برتر از حافظ دانسته است اما در جای جای اشعارش مضامین شعر حافظ به کار برده است از جمله:

ای صبا افتان و خیزان تا به کی
غالیه بر خاک ریزان تا به کی؟

(دیوان، ۱۲۵)

که به احتمال زیاد تحت تأثیر این بیت خواجه است.

چون صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست
وز رفیقان ره استمداد همت می‌کنم^۱
ارادت ابن حسام به حافظ باعث شده تا گه گاه اشعار او را تضمین کند:

گرفهم این سخن به دماغت نمی‌رسد
تا حجتی زگفته حافظ بیاورم

۱- خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، دیوان به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲، ص ۷۰۴.

«با من بگو که منکر حسن تو کیست تا دیده‌اش به گزلبک غیرت برآورم»

(دیوان، ۸۷)

سعدی شاعر بلندآوازهٔ دیگر شیراز هم مورد توجه ابن حسام بوده است و ردپایی از مضامین این شاعر بزرگ شیراز را هم می‌توان در آثار شاعر خوشفی مشاهده کرد.

چشم خیال من ز جمال تو بهره یافت / لطف تو بس نظر که بدین ناتوان کند
چشمی که با جمال تو یک شب خیال یافت / هر شب بدان خیال تصور همان کند

(دیوان، ۹۷)

با اندکی تأمل در می‌یابیم که مضمون اصلی این ابیات برگرفته از این بیت سعدی است:

چشم مرا تا به خواب دیدش جمالش / خواب نمی‌گیرد از خیال محمد (ص)^۱
در جایی دیگر که به تعریف و تمجید از شعر خود پرداخته، یکی دیگر از مضامین اشعار سعدی را به کار برده است.

ورقی از بدایع سخنم / بر سویدای لوح دل بستگار
گر غباری است بر دل پاکت / ز آب دیوان من بشوی غبار
زین ریاحین که رشک فردوسی است / تحفه‌ای جوی و تحفه‌ای بردار
سنبل این چمن ز خوش‌بویی / بشکند طیب مشک را بازار

(دیوان، ۱۹۷)

مضمون عمدهٔ این ابیات تحت تأثیر این دو بیت سعدی سروده شده است: آن جا که گوید:

به چه کار آیدت ز گل طبقی / از گلستان من بسر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد / وین گلستان همیشه خوش باشد
ابن حسام اگر چه دربارهٔ حافظ و سعدی و برابری با آنها با احتیاط سخن گفته است، در طبع آزمایی با شاعران دیگر از جمله خاقانی بدون هیچ پروایی نه تنها خود را برتر

۱- شیخ مصلح‌الدین سعدی، کلیات، به کوشش محمد علی فروغی، انتشارات ققنوس تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۰۰.

دانسته، بلکه صد چو خاقانی را چاکر خود می‌داند:

من که مولای امیرالمؤمنینم می‌سزد
صد چو خاقانی و خاقان چاکر و مولای من
گر چه خاقانی به معنی آمد استاد سخن
خط به شاگردی دهد در معرض انشای من

(دیوان، ۱۰۹)

نام شاعری از کاشان معروف به کاشی هم در لابه‌لای اشعار ابن حسام دیده می‌شود که شاعر خوسف خود را از او برتر دانسته و البته این برتری را به گونه‌ای احترام‌آمیز ادعا کرده است:

کاش رکابداری طبعم کند چو من
بر دوش آفتاب نهم زین اختراع

(دیوان، ۱۳۷)

کاش کاشی زنده بودی تا به وجه احترام
بوسه دادی نوک اقلام گهر پیمای من

(دیوان، ۱۰۹)

ظهیر فاریابی هم نامش در لابه‌لای اشعار ابن حسام آمده است که با ذکر یک نمونه، مقاله را پایان می‌بخشیم.

ظهیر اگر به ثنای قزل غزل می‌گفت
که از لطافت شعرش شمار بگشاید

(دیوان، ۱۱۴)

عطار، سنایی، خواجو، سلمان ساوجی، نظامی، فردوسی، خیام و شاعران بزرگ دیگر هم بر ابن حسام تأثیر گذاشته‌اند و مورد توجه او بوده‌اند.